



۲۰۱۶/۰۱/۰۶

ولی نیستانی

چه باید کرد؟

یک سال و اندی از شروع کار آنچه تحت عنوان «حکومت وحدت ملی» با فرمایش و مداخله مستقیم وزیر خارجه ایالات متحده آمریکا در کابل ایجاد شد سپری میشود. هرچند تعداد کثیر ناظرین و آگاهان داخلی و خارجی، از آغاز این ازدواج سیاسی اجباری، در مورد کارائی و دوام آن شک و تردیدهای زیادی ابراز داشتند، معذالک، اکثریت افغانها با درک اوضاع شکنن کشور، فقدان بدیل بهتر، احتمال ظهور خشونت‌های خیابانی توسط طرفداران مسلح دو تیم انتخاباتی، تهدید ایجاد حکومت متوازی، نبود راه برون رفت آسانتر، و حضور مخالفین مسلح در حصاره اطراف پایتخت، دل نادل از ایجاد این ائتلاف استقبال و اظهار امیدواری نمودند که دو تیم متئلف هرچه زودتر رشادت، مسئولیت پذیری، از خودگذری، و پختگی سیاسی ای را که برای مؤثریت کاری چنین ائتلافی در عمل مورد نیاز خواهد بود، در خود بپرورند و از آن در راه طرح و تطبیق یک برنامه منظم و مشترک ملی برای حل معضله های متعدد و روزافزون کشور استفاده نمایند. بنابر همین دلایل، قشر آگاه کشور، تقلبات گسترده ای را که هر دو تیم انتخاباتی در جریان انتخابات مرتکب شده بودند با دیده اغماض نگریسته و شرکت مردم در انتخابات را یک «حماسه ملی» مردم افغانستان قلمداد کردند (با وجودی که تهدید و فشار زورمندان محلی وابسته به تیم های انتخاباتی، عامل عمده در کشانیدن مردم بسوی محلات رأی دهی بود نه عقیده و علاقه خود مردم به انتخابات).

روزها، هفته ها، ماهها، و سالی که سپری شد نشان داد که، متأسفانه، امیدواری و خوشبینی اولیه و سست پائی که درباره اداره آقایان غنی - عبدالله ابراز می شد، با واقعیت های تلخ سیاسی افغانستان و مذاق و اهداف گروهی دو تیم انتخاباتی همخوانی نداشت (و ندارد). هر روزی که از حیات سیاسی نامطمئن حکومت به اصطلاح «وحدت ملی» سپری شد نشانه تازه ای از این حقیقت تلخ بود که همکاری سالم و سازنده میان آقایان غنی و عبدالله و همکاران شان امری است قرین به ناممکن. البته از بدو پایان

غایله انتخابات تا امروز هردو طرف سعی نهائی به خرچ داده اند تا اختلافات و خصومت‌های شخصی و گروهی خود را با چهره های بشاش ظاهری و بغل کشی های گرم ولی واضحاً مصنوعی از انظار مردم و حامیان خارجی خود پنهان نمایند. ولی از کارکرد و کردار سیاسی-اداری عملی و روزمره دو گروه، و همچنان از خلال ایماها و اشاره های هواخواهان طرفین در مطبوعات، واضحاً پیداست که هیچ یک از آنها به این ازدواج اجباری، و سند تحریری زیربنائی آن، وفادار نبوده و دل به جاها و اهداف دیگری بسته اند. چنین به نظر میرسد که هردو گروه، حکومت را نه به حیث یک امانت و مسئولیت ملی و خدمتگذار مردم، بلکه به حیث جایزه ای انحصاری در قمار سیاسی ای میپندارند که بایستی از آن برای تحکیم قدرت گروهی و ارضای انتظارات و خواسته های قومی و شخصی خود و حامیان خود استفاده و استفاضه کنند. هر دو طرف مصمم به نظر میرسند که بخش هرچه بزرگتر قدرت تصمیم گیری و پست های کلیدی دولتی را بخود اختصاص دهند و احياناً بدینوسیله زمینه را برای زورآزمایی و برخورد احتمالی نهائی در آینده، آماده سازند. بدیهی است که هدف چنین زورآزمایی و برخورد نهائی همانا اخراج طرف بازنده از سکان قدرت خواهد بود. (باید اشاره نمود که برای برخی از کسانی که در حکومت آقایان غنی و عبدالله به مسئولیت های امنیتی گماشته شده اند، حرکات کودتائی امری ناآشنا و تازه ای نیست.) عدم توافق آقایان غنی و عبدالله در مورد یافتن شخص مناسبی برای رهبری وزارت دفاع، تقرر یکی از سرشناسان نظام خلق/پرچم به سمت وزیر داخله، و خروج دراماتیک رئیس امنیت ملی دوران حامد کرزی از صحنه نشانه های واضح از عدم اعتماد میان طرفین و ناشی از هراسی است ایشان از همدیگر و از آینده دارند. این پیش بینی که در صورت برخورد داغ میان دو گروه، احتمالاً ایالات متحده، به منظور خاموش ساختن غایله رسانه ئی و کوتاه ساختن بحران، حمایت خود را از گروه برنده اعلان خواهد کرد نه از گروه بازنده، به هراس و بی اعتمادی هردو طرف افزوده و هریک را در قصد خود مصمم تر و به خوشخدمتی به ایالات متحده علاقمندتر میسازد.

معدالک، باید گفته شود که آنچه در عقب اختلافات و کشمکش های روزمره سیاسی/اداری آقایان غنی و عبدالله نهفته است، نه اختلاف در پالیسی و سیاست کاری، بلکه اهداف و آمال درازمدت قومی آنها است که هردو از دوران جوانی تا به امروز به آن سخت دلبسته و مجذوب اند. در حالی که یکی در اندیشه احیای حاکمیت سیاسی انحصاری قوم خاصی است، دیگری سعی دارد زمینه را برای تضعیف و تجرید آن قوم و انحصار قدرت توسط قوم دیگری آماده سازد. با تعقیب این اهداف متضاد، و ناممکن، آقایان غنی و عبدالله نشان میدهند که از تاریخ، ساختار، و روابط ذاتی مردم افغانستان کاملاً ناآگاه بوده و از

روند برگشت ناپذیر زمان چیزی نیاموخته اند. این آقایان که سیاست و اهداف سیاسی شان بر عصای چوبین قومگرایی استوار شده است، نمی دانند و یا نمی خواهند بدانند که کلید حیات و بقای سیاسی افغانستان در اتحاد، زیست باهمی، و همکاری اقوام آن نهفته است نه در شقاق و حاکمیت انحصاری یک قوم بر قوم دیگر. با تعقیب اهداف نامقدس که در گذشته بارها به ناکامی های خونین انجامیده اند، ایندو آقا و هواخواهان شان (چون یون و اتمر و زاخیلوال و امثال شان) در صدد حفظ و تکرار مقوله های خانمانسوزی اند که در گذشته خانه مشترک هزاره و تاجک و پشتون و ترکمن و ازبک و بلوچ را به خون و آتش کشیده است! در این بازی خاینانه و ماکیاویلیستی، آقایان غنی و عبدالله نه تنها احساسات بدوی و خام اقوام خود را بسود شخصی خود ببازی گرفته اند، بلکه همبستگی میان اقوام افغانستان را نیز شدیداً خدشه دار ساخته و یکی را در برابر دیگری برانگیخته اند. با این بازی خاینانه قومی، آقایان عبدالله و غنی زمینه های بیشتر دشمنی میان اقوام افغانستان را فراهم نموده و شیرازه حیات باهمی و صلح آمیز مردم کشور را بسوی شقاق و نابودی سوق میدهند. تفکر ماکیاویلیستی غنی و عبدالله از اینجا معلوم است که هرچند هر دو در زبان دم از دیموکراسی میزنند، آنچه در عمل انجام میدهند با دیموکراسی فرسخ ها فاصله دارد. برطرفی معاونین ولایات هلمند و غزنی به علت انتقاد آنها از بیکارگی حکومت مرکزی در عرصه امنیت نشان میدهد که این نظام از شرط مسئولیت پذیری فرسنگ ها فاصله دارد و اگر حامیان خارجی آن اجازه دهند، یک شبه به دیکتاتوری مطلقه استحاله خواهد نمود. آقایان غنی-عبدالله و همکاران شان با غصب قدرت سیاسی از طریق تقلب و مداخله گسترده هواخواهان شان در جریان انتخابات، ثابت کرده اند که عقیده ای به دیموکراسی واقعی ندارند. غصب قدرت توسط تقلب در انتخابات به همان اندازه مردود و منحوس است که غصب آن توسط شمشیر و برچه. ایشان با به تعویق انداختن معیاد انتخابات پارلمانی، خلع صلاحیت قضاً، و رفتار خویشخورانه و شخصی با بیروکراسی دولتی به ریش مردم افغانستان خندیده و بیعقلی و سادگی فکری سیاستگران و مالیه دهندگان امریکائی را به مضحکه گرفته اند.

به دلیل این طرز تفکر نادرست و برخورد غیراصولی با امر حکومتداری، منجمله بهره کشی های شخصی و گروهی از امکانات و پست های حکومتی، دو گروه متلف در دستگاه «وحدت ملی» در مدتی که سپری شد نتوانستند و یا نخواهند به مشکلات امنیتی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، عدلی و قضائی ای که روزنه حیات و امید را بر مردم افغانستان تنگ ساخته اند، رسیدگی نمایند. امروز با وضاحت تمام مشهود است که حکومت نام نهاد و تحت الحمایه «وحدت ملی» نه تنها قادر به اداره

مسئولانه امور کشور نیست، بلکه، بدون تردید، در نتیجه بی‌کفایتی و برخورد غیرمسئولانه با امور مردم و دولت، و فقدان برنامه ملی مشترک، مملکت و حکومت را به ورطه سقوط مجدد به پرتگاه جنگ داخلی و یا جدائی دیفکتوی ملی سوق میدهد. این دستگاه بی‌کفایت و بی‌اعتنا به منافع ملی، که اکثریت مردم افغانستان انتظار اضمحلال امروز و یا فردای آنرا دارند، محض توسط قدرت نظامی و پولی ایالات متحده و ناتو بر پا نگهداشته شده و هیچ جایگاهی در قلوب مردم کشور، جز سرسپردگان دو گروه، ندارد.

رهبران و هواخواهان هردو گروه شامل در قدرت، در صحبت‌های شخصی با کسانی که از مسیر اوضاع کنونی اظهار نگرانی میکنند، طرف دیگر قدرت را متهم به عدم همکاری و زیاده خواهی میکنند و در موارد زیادی تقصیر خرابی روزافزون اوضاع را به میراث‌هایی نسبت میدهند که گویا از دوران حکومت حامد کرزی برجا مانده اند. با اذعان بر اینکه حکومت آقای کرزی دستگاه فاسد و ناکاره ای بود که فرصتهای زیاد و با ارزش اعمار مجدد افغانستان را رایگان از دست داد، حقیقت امر این است که پس از گذشت یک سال هماغوشی اجباری سیاسی، هردو تیم «تحول و تداوم» و «اصلاحات و همگرایی» از شرکت و حضور طرف دیگر در قدرت کاملاً ناراضی است و تصمیم بر آن دارد تا کار خود را تا جایی و زمانی که میسر است خود به تنهایی به پیش ببرد و از حضور در حلقه قدرت تا حد ممکن به سود خود و هواخواهان خود استفاده کند. از اینجاست که همکاری و همگرایی در اداره به چپاول و تغافل در اداره مبدل شده و امر تقرر در اداره به مسابقه بزکشی استحاله کرده است. آقایان غنی و عبدالله، تا جائیکه در مطبوعات کشور منعکس میگردد، خود نیز به این حقیقت تلخ آگاهی داشته و به عوارض آن معترف اند ولی در امر مقابله با آن یا خود را ناتوان می‌یابند و یا غرض بدنام ساختن طرف مقابل، خود را به کوچه حسن چپ زده امیدوارند تا اوضاع الی رسیدن موقع مناسب برای یک کودتا، از این هم بدتر گردد؛ تا باشد که اخراج رقیب از «شرکت سهامی» ای که حکومت عملاً به آن تبدیل شده است، سهل تر شده و در انظار عامه و خارجیان موجه تر جلوه کند.

در نتیجه این محاسبه، مسابقه کسب امتیاز و استفاده جوئی از دم و دستگاه دولت، فکر و هوش روزمره هردو تیم و رهبران آنها را بخود مشغول داشته و ایشان را از توجه به امور حیاتی حکومت و کشور کلاً باز داشته است. امر حکومتداری به چانه زنی بالای چوکی و مقام تبدیل شده و همکاری صادقانه به منظور تأمین امنیت و رفاه مردم از اجندای کاری هردو طرف کاملاً حذف گردیده است. در عین حال، هردو طرف سعی دارند تا خود را در زمینیه خوشخدمتی به حامیان خارجی خود جدی تر و مؤثرتر جلوه

*دهند تا باشد که در روز تصفیة حساب نهائی حمایت طرف های خارجی را با خود داشته باشند. از این جاست که آقای غنی، پسر بچه ای را که هنوز از دهنش بوی شیر می آید و بچه فرزندی یک خانواده برتانیائی بوده و قادر به نوشت و خوان زبان های کشور نمی باشد، به سمت سفیر کبیر (!) افغانستان در واشنگتن مقرر میکند تا قاصدک شخصی او در پنتاگون و قصر سفید باشد، و آقای عبدالله مشاور خاص خود آقای صیقل را، که در صف نخستین تجزیه طلبان تاجیک تبار قرار داشته و از نام افغان بطور آشکار اظهار انزجار میکند، در سازمان ملل جابجا میسازد. آقایان عبدالله و غنی از عواقب ارتکاب چنین نابکاریها و سهل انگاری ها هراسی ندارند زیرا می بینند که مردم مظلوم و بگروگان گرفته شده افغانستان از یک طرف در زیر چکمه های اشغال زمین گیر شده اند و از جانب دیگر این مردم مظلوم و دردرسیده، بدیل ممکن و بهتری را در افق سیاسی خود سراغ ندارند.

در چنین اوضاع نابسامان و ناهنجار، و با ناامیدی و اغمای عمیق سیاسی ای که بر ملت مستولی گردیده است، سوال ساده ولی حیاتی ای که در این برهه زمان در برابر وطندوستان و آگاهان سیاسی کشور قرار میگیرد این است که چه باید کرد؟ آیا خاموش نشست و ناظر جنگ تن به تن میان غنی و عبدالله و سقوط کشور در عمق فاجعه دیگری شد، و یا اینکه باید کاری کرد تا از فاجعه ای که در کمین نشسته است جلوگیری به عمل آید؟ اگر کاری باید کرد، چه باید کرد؟ راه نجات چیست و مقدمات این سفر مشکل و پرخطر را چگونه و بربنای چه مفکوره ای باید چید؟

یادداشت:

به حیث فرزند حقیر مردمی که در دست دژخیمان سیاسی چهار دهه اخیر ظلم و رنج فراوان دیده اند، استدعا میکنم که نظرات خود را در ارتباط با این پرسش مهم و حیاتی با همدیگر و با این حقیر شریک سازید، تا باشد ذات کبریائی تقصیرات ما را ببخشاید و روزنه امید را در برابر مردم درد رسیده ما بگشاید.

با احترام

دوکتور ولی نیستانی